هذا کتاب سلک جواهر نو

بسم الله الرحمن الرحیم

الله خدا احد یکی دان ∴ حی زنده رقیب چون نگهبان

خضرا و سما چه آسمان نیست ∴ عالم تو بدان بغیر یزدان

جبریل امین بیک ایزد ∴ فرقان چه نبی بود چو قرآن

فردوس و سقر بهشت و دوزخ ∴

علم دانستن علم کوه و نشان دیت علم ∴ عالم و علام دانا دان و صانع دستکار

قاسط و ظلام و ظالم چون ظلوم و معتدی ∴ هست نبی داد و شقی بدبخت و مفلح رستگار

ذهن فهم و دهن و روغن عود گشتن عود تاج ∴ عید و عهد و آن و قصر تنگ باشد و ظلم شکار

بدع و بدعت کار نو زراع و کافر برزگر ∴ فرقت و هجرت جدایی هست مصلح نیکوکار

لام و حول و جهة ساکست و سنه متکشر دمن ∴

چون منون و دهر و عصر و حقب حقبه روزگار
سغر نرخ و سغر جنگ افگندن و صلح آشتی
شعر دانش شعر موی آمد موافق سازگار
غدر مکر و عذر پوزش عذر سست کردنست
جود رادی جوده نیکی دست ابرنجن سوار
کفر کافر بودن کفران کفر است و کفور
ناسپاسی کفر پوشیدن بود راکب سوار
ارض و غبرا و بساط است و بسیط چون زمین
وحل غضراطین و صلصال است گل دلبه چناد

٢

قنبیط و کرنب و قنب کلم دان و کنب
مثل شهدانج کنب دانه آمد و قثا خیار
فرد یکی فرد تنها قدر اندازه است و قدر
دیگ خلطبان و ولیجه یار و ویژه کهف غار
مسخ سودن مسخ گردانیدن صورت بود
مشج آب مرد و زن باشد براز رشتن عار
شهر ماه و غره اول سلخ آخر نیران
شید و مه دیه و زمین هر دو ضیا عشت و عقار
دفق و این و لطف نرمی رخو فاتر سست و صلب

سخت کان پشت واره رزمه بندش مد عقاب ∴

منحت و حبد و او رفد و موهبت کل عطا ∴

حرمت آزرم لطف چون بر تحفه شوکار ∴

راقد و یقضان و ساهر خفته بیدار است و تب ∴

عقل باشد لوذعی زیرك بود همسایه جار ∴

جزء لختی جر کشیدن جزر بریدن شکر و جر ∴

فرج درز ادحر و حر گرمی گرم حار ∴

صیف تابستان شتا آمد زمستان و خریف ∴

تیرمه مربع بهاری و ربیع آمد بهار ∴

اخوان

اقحوان بابونج و ریحان سپرغم ضیمران ∴

یك بنی خطمی چه خیرو گاوچشمی دان بهار ∴

طرف چشم طرف اسپی گوهری طرفه شگفت ∴

جمع او باشد طرف حرف طرف آمد کنار ∴

غرس و غرغر چون نهال و سرو کمتری مرو ∴

ثمر خرما و ثمر میوه است چون رمان انار ∴

قد بالا قد دریدن قد دو الست و بطل ∴

چون شجاع و باسل و بطال مرد کارزار ∴

جنه معروفست جنه اسپر و جنت بهشت ∴

جثه تن جنه پر بها جبه دانه حیه مار ∴

ضعف سستی ضعف دو چندان نخبه بهترین ∴

فینه وانی وانا ساعت بود احصا شمار ∴

جیفه مرداری خبب تک تعریک منقار نک ∴

مخبت و خاشع خدا ترس است وحل ره جون شرار ∴

ای خداوند از لطفت بنده را قوت بده ∴

تا شوم مشغول بر علمت دگر دور از شر آز ∴

قطعه اخری

بیضه بود تخم مرغ ماخ چه اسپیدگان ∴

نجح بود زر داو ملح نمک خبز نان ∴

باشق باشه صدا کوف بزرو عندلیب ∴

بلبل و بلبال غم طایر را دان پران ∴

بوم بوف بوهه است زاغ زاغ قطا اسفرود ∴

حمره دان سرخ سر کرگس زقشمان ∴

هست جناح و جناح بالکنه بال دلم ∴

سامی و عالی بلند دان و رفیع آسمان ∴

طبل دهل مقرعه چوب وی و دبدبه ∴

چیست نقاره و غاجنگ وخسات زبان ∴

مصقع و مسلق بود مرد قوی در سخن ∴
مسحل لهجه لسان مقول و لهجه زبان

ادهم اسب سیاه اجرد کوتاه موی ∴
اغزل دنبال کژ ضامر باریک میان

صهوه بود جای زین خوش بجای شکال ∴
شوط و طلق یک فرس اسب نر و او حصان

اهلب اسب دراز موی و عتیق گوهری ∴
نهد بلند است و حجر چون رمکه مادیان

سبحه و جاجه شمر مهره تسبیح خر ∴

جزع یمانی بود مهرهٔ سیمین جمان ∴
مرفقه و مصدغه بالش تکیه است و سر ∴

نمله کلیم بزرگ مخرضه اشنان دان ∴
حبر مرکب دوات محبره باشد دویت ∴

حبر و حبور و سرور شادی علامت نشان ∴
ثقل گرانی ثقل هست متاع و نفل ∴

مال غنیمت ضنین زفت و کر و هارهان ∴
نوت زور و زور زبر بود سینه را ∴

نخر و زور هست از و عظم بود استخوان ∴

ابنیه جمع بنا اثنیه جمع ثنا
بلقع جای خراب منهدم دان خاکدان
رطبه چه خرمای تر زهوه بر نک آمده
باسقه خرمابن است همچو مضیف میزبان
هست وضیع و شریف مرد حقیر و بزرگ
ضخم تنا و ضعیف سست و فخذ فخذ ران
آزفه و راجفه رادفه و قارعه
واقعه و غاشیه روز قیامت بدان
مالک دیگر ملیک همچو ملک پادشاه

هست رؤف و رحیم مثل عطوف مهربان
ای پسرم درس خوان فهم کن و یاد گیر
تا که سعادت ترا یار شود در جهان

قطعهٔ اخری

جرح کسب و جرح و لحیه ریش و ریش و ریش پر
فرع شاخ است و فرع نارسیده نا آمده رطب تر
عیش زیستن نشر و حشر و بعث دان انگیختن
حمل و خرفه است و جنا قطف و اکل هر سه بر
ساق کرت قمری نر دان و صلصل فاخته

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

صعوه دعوه احدل و یعسوب چرغ و منج نر

عید جشن و عبد بنده عند نزد و بست

بعد دوری قبل پیش بعد پس صنعت هنر

بعض برخی بعض کینه بضع و نصع چند

عضب تیغ است و غضب خشم عصب پی بوح خور

بقل تره باقه دسته سنبله خوشه است و فول

باقلا ملفا و مردی دوخ و اشهر نامور

عین آب چشمه سلسال و زلال آب لطیف

عد شمردن منهل و ورد دشت و مورد آب خور

عرف

عرف بوی و عرف رسم و خوچه و بلکی و بنش

قرن سرو و کوه خرد و ترکش کیسو شمر

حلبه میدان حلیه پیرایه است و حلبه شنبلید

حکیه دستان اید نیز و داستان آمد سمر

جن معروف و نرکی جن زایدن خد رخ

جد کوشش جد کار و جد و اصعل خرد سر

جرم و حوبا و جسد جسم و بدن جثمان تن

زوج شوی و روح راحت روح جان و راس سر

قریه جای مور و مازن خایه او نمله مور

صوت وهمس ونغمه آواز آمد وآوازمل دگر ..
حضرمیه غوزبا وجبرمیه نادبا ..
خلع بخیی وزیفا آب روغن جز کنزر ..
نحر ومنع وجحر سوراخ وحجر سنگست وحجر ..
عقل ام و والده مادر آب و والد پدر ..
فضه ونقره است سیم وسام وعقیان ذهب ..
عسجد ونضر ونضار ابریز وشذر وتبر زر ..
سحق دوری وسحیق دور ومکلثم گرد رو ..
مهی گاوین مهی کره جت مهر ونقبه گر ..

کور باشد قر واعمی وضریر آنکه چه کور ..
قرز خوردن تنک گردن کرد پیکان چون قتر ..
صرف گردش صرف ناب وشعله تاب است وصلا ..
تاب ناب نوبه گرد وناب دندان باب در ..
عصف برگ کشت ووَرَق شمر خرمن مجنون ..
هست گردون خامه شاخ کشت وحیوان جانور ..
هیکل وتعویذ وعوذه چون تمیمه هیکلند ..
لبس پوشیدن بطانه یار وبزه وآستر ..
موج خیز آب است وازرق آب صافی ملح شور ..

هم حوت است وسمك ماهي وپیروزي ظفر

حرفه پیشه خرقه سوزنش فرحه شادي فرحه پریش

فطن پنبه نطق گفتن منطقه آمد کمر

لعل و یاقوت و زبرجد هر سه معروفند و در

هست مروارید ومرجان خرد وي جوهر گوهر

جان من در علم اگر کوشي تو از بهر خدا

زود یابي رفعت و اعزاز و باشي معتبر

قطعه اخرى

جرم جریمه گناه خمط درخت اراك

كشف

كشف گشادن طنین بانك مگس کعك کاك

عرض چه پهنا عرض خواسته و خواسته عرض

عرض گار است و عرض شرم و مبالات باك

عصر نماز دگر ظهر بود نیمروز

طاهر پیدا زکی طاهر و طیب چه پاك

جذل تنه عرق بیخ نبع درخت کمان

ضائنه و نامیه هر دو چه میش است وتاك

ذره و ذر مور خرد قمله شپش رمل ریگ

جمله و اجمع همه شق چو خرق است چاك

ترب صعید و رغام رمس و سفاء و سماد ::

:: همچو تراب و بری عفر و ثری تربه خاك

حزن زمین درشت حزن هم اندوه حزن ::

:: مال نگه داشتن خایف دان ترس ناك

هست بساط و براز همچو براح و بداح ::

:: دشت فراخ و حد و رتب و تحیب سهمناك

قرب تهیگه حشا هست درونش شغاف ::

:: پرده دل دان نصب درد و الیم دردناك

باحه و بحبوحه چون ساحت و عرصه دگر ::

:: صحن میان سرای نیست شدن چون هلاك

مسبعه مالکه شروف ماسه و ممول کلنك ::

:: جحش دگر قص شبذ منقل و کج دان لاك

چیست صداح و زقا بانگ خروه است کوف ::

:: هست هدیر و رغا بانگ شتر زاج زاك

قعقعه بانگ سلاح وعوعه بانگ شغال ::

:: جفره چه بزغاله ماده و جفرم مناك

جذب سنه تنك سال جذب کشیدن بود ::

:: مرصد و مرصاد راه منزل مه چون سماك

موزج و نعل و حذا موزه و نعلین لدام ::
بینه و مکعب سرا است سیر نعلین شراک ::
ای پسرم علم خوان تا که بر و ز حساب ::
باشد در حفظ حق زده تو ز انهتاک ::

قطعهٔ اخرى

تزینا مکه است و طایف ماه و خرشید ازهرگان ::
فقر و فر تو لی امران شرق و خاور خافقان ::
شارق و بیضا و شرقست و غزالة و جاریه ::
چون مهاتست و ذکا خرشید و مه دان زبرقان ::

هست مریخ و زحل نحسان سعدان مشتری ::
زهره دیگر بام و شام است ای برادر ابردان ::
فانع و سائل زبان خواه است و موسع بانوا ::
هم عرب را و عجم را نام بشنو اخران ::
ساحر و سحار و جاذو دان و کاهن فالگوی ::
اجوفان فرج و شکم ریق و مل اما غدابان ::
اقطعان تیغ و قلم چون فضلاؤن عبدلاست و امن ::
اکبران نفس است و همت اصغران دل هم زبان ::
مدرک و بالغ رسیده چون جواد است و سخی ::

دادور تابوز عفران وزر امدا صفران

اولیا واصدقا خلان خوان هر چهار

سمحو اجاب املا واحبا دوستان

رافدان جوی فرات ودجله عدوه منحو شط

چون گار جوی رای ودل چه هرد واکشمان

اصرمان کرک وکلاغ الیسان خواب ونکاح

یاد کن تو مهتر ایرا او کر مرد انفسان

ای حمید نظم گوهر بار تو زیبد در یقین

زانک در نظم لغت مثلث نباشد بی گمان

قطعه

صدق وصداقت سخن ور استین

فن وفنان دون وکم استین

خل بود سرکه کشادن همه حل

حل روا بودن وانجیر تین

کیس داهی وذکی وبلید

زیرک وکند است وفطن وزبین

دبه بود کوزه جرمین ووسط

هست میان چون وسط ابصر بین

شکر و قند است شکر چون نبات ؞
شهد و عسل چون عختم انگبین ؞
قلب و فؤاد و خلد و روع دل ؞
همچو ضمیر رهن گرو چون رهین ؞
حبل رسن حبل بلا و جبل ؞
حمل و جمل اشتر و نر سیل هین ؞
حب و حبیب و صدیق و سبی ؞
دوست چو با قیمت آمد ثمین ؞
ایسر و یسری و شمال و یسار ؞

دست چپ و راست چو ایمن یمین ؞
مین و کذب دروغ و جوز و زور ؞
سهو غلط باشد و سوگند یمین ؞
جاریه و ابنه و بنت دختر است ؞
ابن پسر ناله انین و حنین ؞
ماضیه و قابله چون پیش پار ؞
کودك ناز اده چه باشد جنین ؞
سیح سفر شیخ دد دمنه شبح ؞
جسم و کنا و هکذا این چنین

کسر شکستن چه شکسته کسیر ∴
∴ پاره پارۀ کسره تبر چون حصین
فکه ذفر لحی جوا و فاکهه ∴
∴ میوه مسد لیف وچه محکم حصین
شرح بیان شرخ جوانان و شرخ ∴
∴ جمع سراج آمد و سرج است زین
بیضه و حلقه است و عصابه گروه ∴
∴ مدحت و حمد است و ثنا آفرین
سوغ و جواز است روا نی هجان ∴

∴ پاک اصل دان و خلافش هجین
بدّ و صنم چون وثن و دود بت ∴
∴ لعنت دوری و هراسه لعین
جانب وجه و جهت و ناحیه ∴
∴ سوی سوی جز بود اجن بجین
مثل نباشد پسر این قطعه را ∴
∴ نه خطا نه نختن نه بجین

قطعۀ اخری

اماکن جایها مستان سکاری صحو هشیاری ∴

∴ معونت و نصرت و عون و اعانت نصر چون یاری

چه صیت منع بارنه صبر و مرنا سفیدش ∴

∴ سفرجل آبی و مائی چه آلی نشتی ناری

بریه و خلق و مخلوق آفریده آفریننده ∴

∴ زمن بشنو چو داری خالق و فاطر دیگر باری

مرتاد و ربیب پرورده اسد انگوری گردن ∴

∴ چو قاطع ماسم و قاری بزنه هست چون بادی

ظلام و ظلمت ظلماء و جنح و خندس غیهب ∴

∴ دجی و دجیه دیگر آمده چون مدلهم تاری

اثاث البیت رخت خانه ماعون آلت خانه ∴

∴ مدقه دسته هاون چو کره مره یک باری

تمرد سرکشی مغبون فریفته ساعی و واشی ∴

∴ سخنچین ازره زن اهل ذمه هست زنهاری

نخیل زفت و صلابت سختی لین نرم و بالوعه ∴

∴ چه تن شوی اندکی ثلث ثمن گزنت جویباری

هزیع و قطع و زلفه پاره شد آن نکو الآن ∴

∴ کنون الساعه مثل آن زعامت مهتر سالاری

مودت دوستی عابد پرستنده عبودت چون ∴

عبادت چون پرستیدن برهنه هست چون عاری

صحیفه قط و سفر و زبر نامه چون کتاب یز

نشان کتاسه مصحف دادرم خونده چون قاری

جری یل جریب رفتن جزی اندازه خزیه سوا

حری آمد سزاوار حری باشد سزاواری

شریعت شرع و شرعه راه دین و دین کیش آمد

فریضه و مفترض فرموده حق ذهن دینداری

حفیظ و ضابط و حامی و حائط واقی و صائن

نگهدارنده چون حافظ دگر دارنده چون داری

نصیف و خادم و منصف چه خدمتکار ای دادر

دگر دارو فروشنده چو عطار آمد و داری

اجاج و آسن و آجن چو آب شور و گردیده

قراح آب است و خالص بر مزاند ای سیح چون جاری

سطیر و اضحیان روزی بود بارنده و روشن

طلق نه گرم و نه سرد است و یقظه هست بیداری

غوادی و بواکر سحابهای بامدادی چون

سواری و روائح میغهای شب نعم آری

جو وسع و طاقت مجهود قدرت دان توانائی

عشیره دودمان و عشرده یک عسر دشواری ∴
غوایل کینها زبرج چو زخرف زینت آرایش ∴
کیاست زیرکی باشد تعطل عطله بیکاری ∴
تبجح ارتیاح و ابتهاج و بهجت و غبطت ∴
مسرت شادی مونس غمگسار و هون بود خواری ∴
ملاذ و مفزع و حرز و معاذ ملجاء و موئل ∴
پناه کاد اقتضا خواهش تضرع چون جزع زاری ∴
هر کس چون میسر باشد این ابیات را گفتن ∴
لطیف و خوب تر شد او چو زلف جعد دلداری ∴

قطعه

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

قطعهٔ ثانی

خنثی نر و ماده است و انثی ماده و اندوه هم ∴
بخواست و حج و عمد و حزم و قصد داد و هجوم هم ∴
متسف لب اشتر جیا فرجش قوایم پایها ∴
فرسن سول ابقع کلاغ پیسه دال امذ رخم ∴
ساورد ماء الورد آب گل نفاخه گوبله ∴
شمامه و لفاح دستنبویه دان خذی رخم ∴
کافور معروف و عبیر و عنبر و سنبل چواو ∴
زرنیخ و زرنی هست و قنه پر زد درهم درم ∴

تند و اکند و دوکا و مندلی عود آمده

جونه عتیده چون قسیمه بوی دان و اگرم درزم

سحنا و حبر و سبر و سحنه رنگ رخسارند ها

مرنا و مقها چشم بی سرمه عشا و همست

مزمار و ملجل نای و زنک امد جلاجل جمع او

آواز و نیز و زمزم چون از سازها دیرست بم

مثمو تلیدا نست و ضرباست و سقیطاست و صقیع

بز نجمه نخدان جمد یخدان برادر ناد هم

در دو در و غمره هر دو گرداب جواری کشتیها

قطعه

تقام و طم و بحر دریاست چون دلماء یم

فلک و سفینه و جاریه کشتی و قلزم شمر

مرساة و انجر لنکر تر غیر از عرب باشد عجم

ترس مرد با سپر اکتف چه باشد بی سپر

بابزه چون راکج بود بی بزه بود جراجم

لعاب بازی گر لعب بازی لعاب آمد نفخ

زنبوریاست زعرف و حجره بالایون عبد بسیار جم

کلات حریصی چون شره منهوم گم کرده ضجر

دل تنک رکوع و انغاهر دو بود بی تنده خم

سندان و فین و هالکی آهنگر و مداد به ..

دربان براده سوهش و کراست منفخ منجود دم ..

حانوت و دکان مصطبه جای غریبان مینده ..

جای مؤذن مدرسه معروف باشد یافدم ..

جوجم گل سرخ و عاطمه زرد او دان ورد گل ..

عبتوم سوسن آس رجس مرد و نرگس نخس کم ..

عود بربط زن بود عود است بربط طنطنه ..

بانگ کن رنین بانگ کمان طن گان وچند کم ..

قرزوق باد وزی غم محروم ضدش قدقه ..

آواز سم مضطر عجاره است وکنیک جون بکم ..

اعسار درویشی مقل درویشی عایل مثل او ..

ولدان و ولد کودکان خرد توام همشکم ..

شنآن وشحنا ومعادات وعداوت دشمنی ..

حیف است وظلم وجور وعصب وضیم وعدوی بجود ستم ..

داء والم دیگر وصب مجوع درد آمده ..

سقم وسقام وهم مرض بیماری باشد چون سقم ..

مدار لطش باد کاینر زکان وضعیف اسد بی نتیجی ..

بیزار و نجد و هد و کیتی نجد و عکسش ژرجم ..

گر علم خواهی ای پسر منقاد گرد سیم و زر ::
بر جمله اهل هنر باشی عزیزی محترم ::

قطعه رابع

ترقی و تصعد بر شدن موهوب بخشیده ::
وهوب و واهب و مسئول بخشنده است و رسیده ::
بقر گاو است و باقر جمع و ثور و ثوره و فارض ::
نر و ماده است و بیر و عجل گوساله بچه دیده ::
لطیطه کاکنه اطریه رشته سلفه و هنه ::
طعام رز و کاخ کامه و مری بود دیده ::

عسیس آواز نرم آمد حسیس بلغور باشد عم ::
خسیس ناکس خطام و خوموز و نست سنجید ::
عتیق آزاد و کهنه عتق آزادی فرح شادان ::
برص پیسی زمن افگار و مسروقت دزدیده ::
بحیرا زد اکش و سریه کنیزک شاکله عادت ::
ثلاصه و نژه بغضا دشمنی سطوی نورد دیده ::
ظهیر و صاحب ردء قرین و حافد و ناصر ::
حواری و عضد یارند و مصروفت گردیده ::
خفی چون بدر قدم زدش خفار حسن دان خوی ::

حسن خوب و رضی و مرتضی مرضی پسندیده

دریس است و سمل چون طمر هر سه جامهٔ کهنه

مسیر چون مسبح خرده خط ملبوس پوشیده

قصیبه موی مرغول و ضفیره بافته از موی

غدیره مثل او آمد عقیصه موی پیچیده

قلم خامه یراعه ناتراشیده برایه چون

تراشش مقلمه معروف و خنا دست بگزیده

رحم زهدان جرف بست و کنده مقطع کنده

ورك ران و عجز کونسته منفوش آمده خیده

مقیت و بر چون قوت دهنده هست نیکویی

سبه هم نام و اعجم بد زبان مسموع نشنیده

ملی و ملی زمان دان ملی جمع و ملی بی غم

بلی پیدا و مسجود است و معبود چون پرستیده

اکابر چون بزرگان اصاغر ضد او ارذل

زر و مایه اراذل جمع او مسکوب ریزیده

اگر علم و ادب آموزی ای فرزند با دولت

جهان اندر زراه گر نباشد کار شوریده

قطعهٔ اخری

چون مکان و ربع و معنی منزل و مانی سیر ∴

∴ جمعش اسری و اساری مشبع و شبعان سیر

طرمغ و ظئر دایه بئر چاه و عز جاه ∴

∴ یوم روز و نوم خواب و بوم بوم و ثوم سیر

ضیغم و هرماس و ورد و حیدر و رئبال اسد ∴

∴ قسوره دلهاث و لیث و حارث و ضرغام شیر

طعمه خورش ذوق مثل طعم لذت دان لبن ∴

∴ خشت لبن خرمای خوش دان و لبن چون شیر

شقص پاره حصه و قسط و خلاق و حظ دان ∴

∴ ایره اذر چون نصیب و کفل و قسم و سهم نیز

رحل پالان شتر مرء و رجل مرد است و رجل ∴

∴ پای اصبع خردکوش و رمح نیزه سهم تیر

شرق و مشرق خاور و غرب است و مغرب باختر ∴

∴ چون ثریا دان و پروین و عطارد هست تیر

صبره صاج و کدس خرمن بذر تخم و تبن کاه ∴

∴ فوم و بر و قمح و حنطه گندم اند و بوغ و نیز

قرص با چنگل گرفتن قرص چشم آفتاب ∴

∴ فرض فرمان خدا و قرض وام و شیخ پیر

قوت و زاد است و بتات و بلغه توشه ربع دل

بيدر و الدر چو خرمن گاه دان كتاب زعير

شركتا باز و شريك انباز و ندمان و نديم

هم نديم مستجسه پايه كار و اران دمل عير

نوق و اينق اشتران ماده ناقه مفرد ش

قرش افيل اشتر كوچك نر و ماده بعير

ربح و نفع و منفعت سود و منافع جمع او

ربط بستن ربطه مادر هست بينا چون بصير

مجدل و برج و قدن بار و جدل بيگار دان

جيش

جيش و عسكر جند و لشكر ميجو ياري گر نصير

سجف و خدر و سدل و ستر و ستره پرده مستدي

چون ندي و ندوه جاي مشورت دانا خبير

اسطوان و ساريه استون خانه چون عماد

قادر و هم مقتدر آمد توانا چون قدير

مصر و فسطاط و مدينه هر سه دان شهر بزرگ

كوره و بلده بلد كوچك مه روشن گر منير

نخل چون خرما درخت و ويژه كردن نخل منخ

نخل زفتي علظه زفتي و شفيلدن صفير

کوه دو زن رتبه و مرقات پایه نردبان ∴

∴ ترعه در مصراع یکسوی در و کوچك صغیر

صیحه و صره چه آواز بلند و رکز زم ∴

∴ بیر راست و میقعه هر دو گزینه فیر قیر

عم غافل غمر کینه غرم تاوان عزم قصد ∴

∴ دغم رنك و زعم دعوی ختار یکه چون سریح

جن معروفست متن تیزی و جدت نوی ∴

∴ صعره در کوه آواز خر آمد چون زفیر

آیکه و غابست و غیل غیطه بیشه غیظ خشم ∴

∴ لص و سارق دزد و والی شحنه میر آمد امیر

حتم واجب ختم مهر خیم عادت قبضه مشت ∴

∴ جمره سنك ریزه خمره سرخی و خمس خمیر

صرصره آواز باز و شقشقه بخته کرا ∴

∴ قرقره آواز روده بانك آب آمد خریر

علم آموز ای پسر روز و شبان در جهد کن ∴

∴ تا شکر باشد طعامت جامه ات هم از حریر

قطعه اخری

جیستان گان زمان پارچه آمد چرد وش ∴

لهزمه چانه شمر منكب و عطف است دوش ∴ سكه سيدر ربعه درج بجكدان ماى شير

مخض و علبه است هان ده هه دگر كاودوش ∴ عاطل بيكار اثير هست گزيده زفير

ناكه زئير بانك شير باشد املب بدوش ∴ احول اعور بدان لوجه و يك چشم را

افرع بسيار موى و قرگراى كوش ∴ باسر و كالح عبوس هر سه بود ترش روى

عاطر و عطر است طيب رامك دانبوى خوش ∴

هست نعيب و نعيق بانك كلاغ و هديل ∴ بانك كبوتر نقيق بانك بزغ فورجوش

كهل شباب و فتى همچو دو موى و جوان ∴ سن و ذكا زاد حزم كار بكردان بهوش

جنبه كنبد سرب خانه زير زمين ∴ سورت صاحى بود قوت خمر و بهوش

هلهل زهر و شجاع مادر اسود سياه ∴ هره و سنور قط گربه و فار است موش

غامر جاى خراب عامر عكس وى است ∴

جارحه مرغ شکار صامت و ساکت خموش

وعر زمین درشت هست صحیح تن درست

مغره گل سرخ دان ردغه تنک حالوش

چیست زیز و هریر بانگ کو نباشت و باد

نقش نگارای نگار جمع وی آمد نقوش

اعلم و اعرف بدان اقرء و اتل بخوان

افتح و اکشف کنا استر و اکتم بپوش

دح بر و ادع بخوان قل بگو ایت بیار

اجلس اقعد نشین کل بخور اشرب بنوش

تا که سعادت ترا یار شود در جهان

راه شریعت بگیر قول پیمبر بنوش

قطعهٔ الخبب

فیء و شبح سایه برجیس مشتری

چون خریدار است دان در مشتری

زهره ناهید و مراره زهره دان

زهره زیور خاتمست انگشتری

مرتبه پایه مراتب جمع او

فضل افزونی سیادت مهتری

جعل گردن جعل پا مزد وجعل ∴ هست معروف وصغردان كمتري

مبطل آن كوني بحق باشد بحق ∴ ضد او باشك بود چون ممتري

مايك ونساج وجلاه وسدي ∴ نارجه بود خف چون بفتري

مراطم وبت ليف واهار وطام ∴ شو جوار شاد ودلالت رهبري

صامت وناطق زر وسيم وستور ∴

ذل وذلت خوري رفعت برتري

هند با چون كاسني يحن سذاب ∴ يبس خشكي ورطوبت دان تري

غول صروف است وغيلان جمع او ∴ هست شيطان ديو وهم جني پري

آنكه نامد ختنه ناكرده خصي ∴ خايه گند چون ذكورت دان نري

زاويه كنج است احدب مرد كنج ∴ كنز گنج آمد اخوت داوري

غزل ریسمان غزل یکسو کردن است ∴
وضع نهادن امومت مادری ∴
ثبت و مصداقست و برهان بینه ∴
منجو سلطان حجت و تازه طری ∴
حلم خواب و حکم فرمودن حکم ∴
داور آمر چون حکومت داوری ∴
سمط آمد رشتهٔ مهره مهات ∴
هست بلور و صنم باشد کری ∴
کوره آتشدان و صایغ زرگر است ∴

گلبنار

گلستان انبر صیاغت زرگری ∴
نیل و عظلم نیل و وجدان یافتن ∴
نیل مشکش فهم کن ای جوهری ∴
خرص چه بود حلقهٔ زرین بگوش ∴
جان من گوهر فروش دان جوهری ∴
عود و ستار دفا اشتری بیر و فنبی ∴
لاغر و دیگر نحافت لاغری ∴
باخه بکر بدان و جانحکه ∴
آفت سرما بود زمهریری ∴

خوخ شفتالو بود تفاح سیب ∴
عیز وران کوهنج وجندی کنکری ∴
ای پسر این قطعه را خوش یاد کن ∴
تا کنی بر جمله کوذک سروری ∴

[illegible]

نشزعه بدان روده و نافرجه چنک ∴
ساعد و یدهرد وادرش دان وچنک ∴
وقعه و بیجا و لفا باش نیز ∴
مبجو قتال است و کرنه هست جنک ∴

هدهد بو بو بود و هامه جغد ∴
کوق کوق معروف وچه کرکی کلنک ∴
ریق و رضاب آب دهن دان بزاق ∴
هست خیوا غراج و عرجی چه لنک ∴
غرب و ظبه تیزی تیغ است هان ∴
سید و نمزهرد وچه کرک و پلنک ∴
نحل و فنیق اشتر کشن و لغام ∴
کفک شتر مکث و تانی درنک ∴
تا کل و تکلی زن مرده پسر ∴

صفرة و صبغ آمد زردی و رنگ
ظبیه بود کیسهٔ زر برمیان
مرد سوهان و طبع هست زرنگ
صدق و اصم نیزهٔ سخت آمده
خطوه و مرباد چه تیر خدنگ
جوذر گوساله دشتی حمار
خرچه خمر خمج خر است تنگ
طایفه و شمل گروه و رفیق
بند تنگ ضیق و ضنک است تنگ

لوم و ملامت چو ملامت لوم
عدل بود داد چو عدل است تنگ
لوبه و لابه نوبه ان سنگ لاخ
صخره و حصبا و حجار است سنگ
گرچه که این قافیه تنگ است و سخت
بین که چه خوبست چه شوخ و چه شنگ

قطعهٔ [illegible]

حاجب ابرو بجوه ابرو چون و طر حاجت نیاز
لفت و شلغم شلغم و فجل و بصل ترب و پیاز

ملکه منزل خلکه خصلت خلکه آمد دوستی ∴

اجنبی بیگانه جلکه قوصره چون حرص آز ∴

حلو شیرین مر مر چون تلخ شیرین است و تلخ ∴

حمض و حامض ترش و مقرض منجو مقراض است گاز ∴

تا که باشد باره قطعه پاره رشوه پاره دان ∴

امتحان و تجربه چون آزمودن عدّه سان ∴

قصر کاخ است و قصر کوتاهی و کوته قصیر ∴

صقر چرغ و رقص بازی باز و بازی هر دو باز ∴

طهر پشت طهر پاکی و طهارت مثل او ∴

چون

∴ چون ظهاره آورده کرباس جامه باغ باد

شاهق و مالق بود همچون صدف کوه بلند ∴

∴ تکّه و شمراخ و قنّه سر بود هضبه فراز

نیح بنگ و نیح ریم و ریم آهوی سپید ∴

∴ قبح زشتی قبح یاری و کنادن سر راز

موثق و میثاق عهد و وعده پیمان آمده ∴

∴ طول افزونی درازی طول و کنج آمد زگاز

ضغن و حقد و غل و ثار و دحن واحنه کینه بند ∴

∴ تبش کبش و تبس و قایدکش بزدان و نهاز

اذن دستور اذن گوش و اذن نزدیک ای اذن ∴
وام ده ادنی بود کمتر اذان بانگ نماز ∴
مسند چون بالش تکیه و ساده زان سر ∴
نمرقه چون ناز بالش جز علم نبود طراز ∴
خردل و رطبه سپندان و سپسته لباب ∴
وبزه و وزوا وز چون مرغ ای بط قاز ∴
ساقیه چون جوی خرد است سواقی جمع او ∴
نؤی جوی گرد خیمه نان پختن اختباز ∴
شعبده زغاله شغب تشنیع شاخ ها شعب ∴

چون زلزل زلزله جنبیدن و هم اهتزاز ∴
رزق روزی دادن و رزاق روزی ده بود ∴
تلبیه لبیک گفتن رفتن حج احتجاز ∴
قطعه ام چون خوب رو یا نبر لغتهای دگر ∴
یافته خود را مفصل می کند بر جمله ناز ∴

قطعه اخری

خشب چوب و خشب جمعش حطب هیزم لقا دیدن ∴
غرب سیم و عزب بی زن چه لهو لعب بازیدن ∴
تجدد نو شدن تصدیع درد سر رسانیدن ∴

تبنع بچه روی گردن تفاخر فخر نازیدن ∴
جفار وقد آور و شاطی و ساحل بجو سیف آمد ∴

لب در یا نطق گویا بود چون مطر باریدن ∴
منار و مَنكم و صوه نشانهای بیابانی ∴

حشف خرمای بد طاق و طبق تارمه پوسیدن ∴
كلیب و عیلم و جب طوی و ركن چاه آمد ∴

جوابی حوضها ینبوع چشمه شرب نوشیدن ∴
صبابه اشتیاق و شوق باشد آرزومندی ∴

فراق و بین بینونه جدایی كسب ورزیدن ∴

چو عفریت و مرید و مارد آمد دیو استنبه ∴
معاذ است و عیاذ و عوذ و كوذ آمد پناهیدن ∴

آثیم و اثیم و خاطی بزه كار اند و چون مجرم ∴
تقی و متقی پرهیز كار و غلی جوشیدن ∴

حماره پشت یا مبطن شكم بارید آقرع كل ∴
جموری دان بلند آواز و حمد و كد كوشیدن ∴

عنا فاشاك آب و رنق تیره ز زهاب آمد ∴
وشل چون ضهل و ضحضاح آب اندك قطر چكیدن ∴

نكاه و قیعه و قاعنت و سهب و صفصف و صحصح ∴

فضا و ساحه و تیه اند و صحرا کف پیچیدن
شهید و شاهد باعث گواهست و فرستنده
سجا عنوان و علوان بند نامه و زن سنجیدن
مجیعه شیر با خرما و غیره شیروا راشن
طفیلی طفل فرزندک چه کوک و مضغ خابیدن
جه شناک و شنایک و شناکی و سابح باسلاح و قط
جو فرای بری قطع و صرم و جسم و بت بریدن
جهود و گبر و ترسایان را یابی شنو نازی
یهودی و مجوسی و نصاری لعو کیسیدن

شمایل خو بها شوکت دلیری شیب چون بیرای
شماتت شادی دشمن سماع و سمع بشنیدن
قرابت قربت و قربی و قربان جمله نزدیکی
جسارت جرأتی کردن حذار و خوف ترسیدن
خصاصه فاقه و فقر است و عدم و عیله درویشی
سؤال و مسئله دادر جو خوهش داکن پرسیدن
صفحه تخته دد زافره بینی در باشند
عضاده بازوی در سیر رفتن سنز پوشیدن
مهات و نجه و عناجه گاو ماده دشتی

یمن فربه واعجف لاغر ∴ وتقبیل بوسیدن
کتیبه پارهٔ لشکر طلیعه دیده بان ∴ اقطع
بریده دست واجمر زود کود وشم ∴ بوسیدن
جذام تیغ برنده مجذام ومقضب ∴ چو اوساقه
پس لشکر چو عامل نوک نیزه ∴ سکر بریدن
دهان بندهٔ داعی شکر بی ریز ∴ دای عاقل
که لفظم داریما شیرین ندا ∴ ندهیچ ترشیدن

قطعهٔ لغزیه

حلف عهد وحلف خالی خلف بیستان ∴ خلف پس

تلف

ظلفه وردکار وخلف فرزند ∴ خوش بد وعسس
خف موزه جف خشکی جف مشک ∴ کهنه خف
چون خفیفا ور اسبک دان ∴ نفس جان ودم نفس
جرس اواز ضعیف وحرس دهر ∴ وخرس خم
خرس دب وخرس همانی ∴ درای آمد جرس
حرث کشت وکشح کشت وصار کشت ∴ وظهر پشت
عور بیست وشتن بست ∴ اخر دیگر مجو عدس
غبب نابیدا عبث بازی ∴ عنب انکور وغبث
مست بادکن عنبت امیزش ∴ مغیث فریاد رس

قرب نزديكي قرب جمعش قرب دان منكها ::

:: تاج افسر مكس چون باج و ذباب آمد مگس

من معروف منّ منت بر ديگر نعمت بنا ::

:: من بود بامد و نى مدّ اى برادر من چه كس

ضرس دندان اضرس خايد نضرس بد خو بود ::

:: آفت و عاهت بلا چون كندى دندان ضرس

شىء چيزى سيّ مثل و شيخ پير يان گردنست ::

:: سيّئ الخلق است بدخو دون مردى دان خسس

منى تقدير از زمنيه و منى جمعش منى ::

:: اب مرد و زن مينى معروف و كاه و چيست خسس

ملق خو ملق آفريدن دان ملق خوش خو ملق ::

:: كهنه ملق انگشتر آمد بر هيدن چه جس

سجر بر گردن سجر بام و شجر آمد درخت ::

:: سحر ششش سحر است جادوى بگشتن دان حسس

گر ترا ادراك باشد بنگر اين شعر مرا ::

:: اين چنين نظم لآلى ديده باشد هيچ كس

قطعه

جوى مينو كوثر و هم كاسه بود جز اكل ::

چشمهٔ او دان برا ذر زنجبیل و سلسبیل
نهج منهاج و سنن چون مذهب و متشعب راه
جو محجه است و طریق و شارع و نهج و سبیل
سطر و خط استوره و اسطار افسانه بیاض
کاغذ و کرسف چه لیقه جای تهین مد مسیل
زرقه و خضره کبودی دان و سبزی کاغر است
خاک رنگ ازرق کبود اسود سیه تشنه غلیل
ابیض اسفید است اصفر زرد احمر هست سرخ
سبز اخضر صرت باد سرد و خسته چون علیل

چون نعاس است و هجوع است و منام است و کری
خواب و رذل و نذل ناکس بذل بخشش فیل پیل
صلد سنگ و قرفه تهمت قفر خالی و صلف
لاف انا و قتها قالست گفتن مجو قیل
طلس کهنه طلس و محو و طمس حک استردنست
جدول و جعفر چه جویک دان گروه مرجیل
حمل بار پشت و سرجلی بود چون حامله
دمع اشک و جعد پیچ و گوز هندی نارجیل
آنکه باشد نیزهٔ کوتاه و دابل نرم او

زانه ومزراق زوبین است وبزدود مصقل ∴

دفعه یکباره چه دفعه هست آب تیز رو ∴

ترس ومجنب چون کنف اسپر خوید امد تصیل ∴

رونق آب تیغ ومقبض دسته او دان فرند ∴

گوهر تیغ است وکنوش چون گمامست وکلیل ∴

سیف وشمشیر وحسام برنده نصل وشفره تیغ ∴

جفن وغمد امد نیام اندك یسیر است وقلیل ∴

قاضب ومرهف چه باشد تیغ بران وتنك ∴

فل رخنه مسمله کوتاه وبا رخنه فلیل ∴

حین واپان واوان ووقت ومیقات واجل ∴

گاه وپایندان زعیم است وکفیل است وقبیل ∴

سلعه سر بشکستن وسلعه متاع وسامعه ∴

کوش ومجروح وجریح وخسته کشته چون قتیل ∴

کلفت وجهد ومشقت شفقه دشواری کلف ∴

نقطهای سرخ بر رو چشم باسرمه کحیل ∴

زجله وثله گروه مرد وزن شفاست شنب ∴

سود برده حی زنده سایه دایم ظلیل ∴

مسك مشك وممكه مشك انگبین ومسك چه ∴

پوستادکی دلوها چون بانگ اسب آمد صهیل
حافی و عافی برهنه پا و خوهنده رخیص
مسارزان رخص ارزانی و مستحقر ذلیل
هر که این را یاد گیرد بر کلام جهل وی
مرشدی گردد برا و در اسمها باشد دلیل

قطعهٔ اخری

سرایتم چون غرا صبر و غزا هر دو شکیبایی
عرادشت و غزا قصد و بصیرت هست بینایی
هین و داخر و صاغر بود خوار و کیم مثلش

اغارت دان یغما نهب باشد مال یغمایی
امارت چون امیری سلطنت شاهی ندس زیرک
امارت چون نشان آمد تصنّع خویش آرایی
صریر بانگ در تخت است و نعلین و قلم ماجن
چه ناپاک المعی صایب فتوّت دان برنایی
سراب و آل کوراب و جدد هامون چون فدفد
تیقّن بی گمان بودن تبختر هست رعنایی
ورق سیم و رقه مثلش ورق برگ است رق کاغذ
قنوط و یأس نومیدی و اشتام چه فرهایی

ضلالت غی و طغیان و غباوت جمله گمراهی ∴

∴ مکیده کید و کید و دت بود چون مکر بد رایی

وضحی روشن بود در روشن چه چوب روزن خانه ∴

∴ فصاحت چیرگی باشد خرابت خزی رسوایی

فقیر و عایل و مسکین و بایس معسر و مقتر ∴

∴ چو درویشی عنا رنج و غنا آمد توانایی

نصاب و عنصر و محتد ارومه اصل مردم دان ∴

∴ فرید و منفرد تنها توحد وحده تنهایی

لباس و کسوه و لبس و لبوس و ثوب تن جامه ∴

∴ شبیه و کفو و همتا و کفاءت دان همتایی

چنین در و جواهر را که داعی کرده ام نظمی ∴

∴ بمن لایق بود پیش هنرمندان شکرخایی

قطعه اخری

سهل آسان سهولت آسانی ∴

∴ مدرس دانش چه جهل نادانی

زجر و رجس و عقاب و رکس و عذاب ∴

∴ چون عقوبت شکنجه تا دانی

عتره و اهل و آل خویشاوند ∴

شبیه

دور و قاصی و ضد اوداینی ∴
مفسد و نکل و قید بند چوغل ∴
بنیه بنیاد و فاعلکش بانی ∴
متوسط میانه عدل گواه ∴
حلفه سوکند چون درم تانی ∴
نخنه و غنه بخ بجز غمست ∴
نحر بر نسک و هدی قربانی ∴
تبه خرگاه و شقه یکپاره ∴
شتوی نامهٔ زمستانی ∴

اوده

اوده رودهای معاروده ∴
قحط تنگی و خصب ارزانی ∴
چون قسیم و وسیم نیکو روی ∴
شفه لب دان و جبهه پیشانی ∴
قریه ده و قری بود جمعش ∴
قربه مشک و قری چو مهمانی ∴
طوق و عقد و قلاده گردن بند ∴
قربان کمر با فلزکانی ∴
مسجد و خمره است سجاده ∴

صوف و ممطر چو پشم و بارانی

مغزل دوك تراش مغزل دوك

چون ندامت ندم پشیمانی

ارتقاع و عروج بر رفتن

قلق و اضطراب پریشانی

نضرت آمد چو تازگی ناظر

بر كسی بنگرنده چون رانی

مقبل آن كس بود كه او هرگز

نرود از درت اگر رانی

قطعه

قطعهٔ [illegible]

فص نگین صفیر بحی صفر روی

طلعت و جبهست و محیا چو روی

طبع غریزست و طبیعت سرشت

منحو خلیقه است و سجیه است خوی

نافه و چون نافه چیزی حقیر

عرق رگ و غرق عرق غرق و خوی

علق گر نمایه علق دان زلو

دالیه دولاب بود ناعر جوی

منظر و مرئی شده دیدار رخ ∴

∴ وجنه چه افراز رخ اطلب بجوی

بقعه شمر پارهٔ جای از زمین ∴

∴ صیصیه دز دار سرا سکه کوی

حبق چه بود ذینه و دوفص پیاز ∴

∴ زخرفه بستان کره هست گوی

نافکه و سبحه بود نافکه ∴

∴ مسهب و مکثر چه بسیار گوی

مقدحه آتش زنه قداحه سنگ ∴

∴ سوخته و حراق چه حرقه زکوی

سلم چه دلو آمد و سلم آشتی ∴

∴ هدنه جوا و شطر چو نیمه است سوی

صالح و طالح چه بود نیک و بد ∴

∴ خل و خلیل دوست حلیل است شوی

علت و رنج غله چه دخلست هان ∴

∴ غله بود سوز دل اغسل بشوی

جان پدر چون سخنی بشنوی ∴

∴ تا که ندانی بتحقیق مگوی

قطعه اخرى

جرس است چون نگهبانی و مارش یا سبل آمد

معیز و معز معزی بز بود راعی شبان آمد

سما و سمك و عرش و سقف باشد آسمانه چون

جدار و درم دیوار است و سلم نردبان آمد

سبع دد سبع هفت و سبع یك از وی سبع سری

جه بجه جان و خون دل بود دل جون جنان آمد

سنا نیزه است بی آهن سنا باشد سر نیزه

جه حربه نیزه کوتاه و مینوها جنان آمد

ربیبه دختر اندر اخت خواهر اخوه داد رها

شقیق و اخ بود داد رجه بخشودن حنان آمد

جریده دفتر و قرطاس کاغذ طرس مثل او

فواصل آخر آیات و بدل جون جبان آمد

اتون گلخن جه منزل ناتره حمام گرمابه

ختن داماد و ختنه همچو تطهیر و ختان آمد

متیب و تایب و تواب کرده توبه ز بد کاری

عدو دشمن عدی جمع وی اخدان دوستان

قبیل و سلفه و فرقه فریق و فرقه و لبده

گروه اسلوب یك گونه عماره دودمان آمد ∴
شطط بی دادی و عدلست و عادل دادگر باشد ∴
تراث وارث و میراث سر نیزه سنان آمد ∴
عراب بستان تازی صایغ انگوشتم نگهدارد ∴
جموم برنك جموح سرکش خرماذه اتان آمد ∴
طمر اسب جهنده چون عقوق آبستن و فاره ∴
سره حولیست یکساله آقب باریك میان آمد ∴
صعید و ساهره روی زمین اقلیم چون کشور ∴
مفازه چون بیابان و توابع پی روان آمد ∴

درزان

درزان آهسته زن بهانه خندان بکر دوشیزه ∴
بهرج هست کدبانو نساء نسوه زنان آمد ∴
درزین مردست و آهسته و انسان مردم و انسی ∴
یگیش انس و اناس و ناس اناسی مردمان آمد ∴
وبر پشم شتر او بار جمعش بهد گهواره ∴
زغبدان موی مادرزاد مشعب ناودان آمد ∴
اگر فهمت بود یارا بیا بر شعر من بنگر ∴
که شعر دیگران چون تن از آن من چون جان آمد ∴

قطعه اخری

حصرم غوره جنی چون چیده بر چو اجتنا
هست گزیدن اختیار و اصطفا و اجتبا

جامع و مصحف و نبا چون خبر و انز خبر
موعظه پند و عقده چون مرشد بند و رهنما

عبسه و عجمه رته چون بستگی زبان لسن
هست فصیح مند او عجی و صبیح خوش لقا

هجر و هجره هاجره طابخه گرمگاه چون
دجن و فیایه سایه میغ است گشاد انجلا

مشأمه سوی دست چپ میمنه عکس او بود

ماثره منقبت هزدان و خریدن اشتری

منصب دیك پایه چون منصب هست مرتبه
هاکه چوخر من مه است اثمد سنك توتیا

صوره چهره ترقوه چنبر گردن و رمق
باقی ماند قریب خویش امد جمعش اقربا

هست ریاش و ریش بر جامه نقاب روی بند
بجن گناد و زیق زه خسرز یان ثمن بها

سیرت و داب و شیمه خوی یمن خجستگی بود
منح و صله هبه دهش خانهٔ نی بود عبا

عقرب کژدم وحمه زهر وی است تولکه دم ∴

∴ ابره وشو که بیش او هست خبز دخنفسا

خلد چه کور موش دان سوز خهای وی شمر ∴

∴ چو نافقاء و راهطا و قاصعا و داما

ای پسر عزیز من با ادب و وفادار شو ∴

∴ بیش کسان بد مکن از دهن تو لفظ ما

قطعهٔ الهاء

زر دو رسا زبانك وی امد زر زره ∴

∴ شهله چه عت پره زن و مثل شه پره

یحمور

یحمور عیر چون خر دشتی و کشعه ضد او ∴

∴ عفو و عفا و جحش بود هر سه خر کره

جلفه تراشهٔ قلم و لوح تخته لوح ∴

∴ چون چو هوا لوا علم و شرفه کنگره

مشکاة چراغ خانه منار چراغ پا ∴

∴ مصباح دان چراغ چه بر نیه خنبره

خفتان جوشن و زرد امد زره و تر ∴

∴ زه سوط تازیانه برق چون حمل بره

فرخ چه خرفه شبث شوی جوالك و باذروج ∴

بو یانك كرفس ظاهر و كشنیز كزبره ∴

غیره چو رشك و غرة سرشك و صواب رشك ∴

برغوث و ابن طامر كیك و كرش دره ∴

بول مثانه هردو كمیز و كمیز دان ∴

امعا چه رودها و صهار است و جزدره ∴

معلف چو آخرست بهیمه چهار پای ∴

محزم چه جای تنك و علیقه است توبره ∴

دوداست كرم هست دمان دود كرم رز ∴

یربوع موش دشتی و خفاش شب پره ∴

نقاز آسیا زن و طاحون آسیا ∴

عیسی چه سند استره موسی استره ∴

خدع و خداع و خدعه خدیعت فریفتن ∴

اعسر چپ است و سوی چپ آمد چو میسره ∴

زیبق چه ژیوه بوطقه معروف سکه نیز ∴

بهرج نبهرج جید و نافق بود سره ∴

حلب و حلب ز بودن و بردن بود حلب ∴

دوشیدن است و بالش زین هست میثره ∴

نغبه چو جرعه ترب است و سخین گرم ∴

چون اعتذار پوزش دان لفظ معذره
خرطوم فیل بخ است وسباء وسبیئه می
رقاص وضحکه هرد وچو پاکوب مسخره
جان پدر تو علم بخوان وعزیز شو
بر سر بپوش تاج کریمی ومقدره

قطعه اولی

بغل ستور وبغل استر اعص واضرب بزن
صاحبه عرس وتعاد وزوجه وبعله است زن
ابطح وبطحا بطیحه رود باسنك وریك

لاتنلو وقوملو دره

جبر
جسر

جسر پل فکس امده پل چون عجوزه پیره زن
غبره وهبج وعجاج وهبوه ونقع وغبار
قسطل وقتره هبا کرد ایست لا تضرب مزن
جمع وخرب ورهط وشیعه زمره تله تیر دمه
امة وعصبة فیه آمد کروه مثلی چو من
عارض ومزن وسحاب است وغمام است جهام
ابر خیمه چادر وظل سایه فوه وفم دهن
ساعد وقفازه هردو دستوانه منساة
چون عصا دبوس چوما قست اسپر دان مجن

نیه دروی نمد انجا نم انگه هاء گیر ∴
همه از چه غم منکش غنی و میتی زمن ∴
ودق وجود و وبل و رجع دیمه و عهد و حیا ∴
وابل و طل و ولی و رش باران شن ∴
غبش کتان ستبر و شرب کتان تنک ∴
ذیل دامن درع و سربال و قمیص و پیرهن ∴
دفتجون دفت و جنب و دف پهلو ماهرو ∴
همچو خضرا آمد تهیگاه انقر و اخفر بکن ∴
صحب و اصحاب و صحابه هر یکی یاران بود ∴
مرتع و مرعی چراگاه آمد و خضرا چمن ∴

ذروه بالا محل هامون است غایط جای پست ∴
بثنه و میثا زمین نرم و افسان و مسن ∴
گر تو این ابیات موزون نم بجوئی ای پسر ∴
بهر شکرانه در افشانی کنی هر دم بمن ∴

قطعه

بیع است فروخت سوق بازار ∴
خسران چه زیان خستو اقرار ∴
فقره چو فقاره مهره پشت ∴
راتن بود ز غیر قرار ∴

زر تا انکله عروه کوشه او ∴
دیبا مدمشك محدانکار ∴
تالد جو تلید مال کهنه ∴
طارف جو طریف نوهبا نکار ∴
خطاف پرستك و فراشه ∴
پروانه بدان و قول گفتار ∴
گلاب و گلاوبزی چه سکبان ∴
ذیب و ضبع است گرك و کفتار ∴
نشابه و قذه تیر پردان ∴

∴ لا تحسب و لا تعد مشمار
ودد و تدات منخ جو بین ∴
سك آمده آهنین جو مسمار ∴
منحات و قدوم رنده تیشه ∴
مجفر سکنه است مجو منقار ∴
ملزم خرك است و مقطل اره ∴
دستاره مدان تو غیر منشار ∴
تسعه نه و عشر ده از و یك ∴
ای ماند بذر عشیر و معشار ∴

سیب است عطا و جزیه گزیت ؛
ذمّه چو ذمام و عهد زنهار ؛
آبار و خیاط و ابره و سم ؛
سوزنگر و سوزنست سوفار ؛
رقعه چه و زنگ لبنه خشتست ؛
مندیل و عمامه هرد و دستار ؛
پالیز چو مبطخه است بالیز ؛
فزّاعه هراسه همچو مجدار ؛
و فضّه چو کنانه دان و جعبه ؛

ترکش چه شکوفه توز و توار ؛
راح است و مدامه و مدام آبی ؛
جیفه است چو میته هرد و مردار ؛
هر که او نه دهد بشرع گردن ؛
زندیک که بود مدام بر دار ؛

[illegible]

هلال ماه سه روزه چه بدر ماه تمام ؛
بام کبوتر یغانه از آن کوه حمام ؛
منون و موت و موات و بوار بشنو ؛

چو حتف و سام و منیه است مرگ چون که حمام
عشیه مجو اصیل و مسا شبنگاه است
نکو جو بلجه سپید دم است و پیش امام
ذنوب دلو پر آبست و غرب دلو بزرگ
ذنوب هست گناهان بپیش دو جو لمام
فریس ماهی بخته فریس چون چنبر
تو قلس دان رسن دام و فخ حباله چو دام
حساسه ماهی خشک و حشاشه باقی جان
سمید نان سپید است و نان خورش چه ادام

یفاع و طود چو جای بلند و کوه بزرگ
حضیض وجز بن کوه و قن عبد غلام
رکاب و ساقه رکاب ود و مال وی باشد
حیاصه حلقه تنگ آمده لجام لگام
زمام و ملس مهار و بلاس و جل چه جل
عنان دو مال لگام گروهها است فئام
اگر تو علم نحو نبی بفهم یا ذکی
بپیش فلک شوی با هنر ز جمله همام

قطعه ترکی

حول گشتن زرع کشتن قتل کشتن اسم نام ∴
∴ چون وری آمد بشر فرزند آدم هم انام
نوع وجنس وصنف وضرب وتن خیف ولون گون ∴
∴ گونه نجر وحزم وبخت وحظ آمد چون حرام
معقل وحصن وحصار وقلعه ودیماس دز ∴
∴ سوربار وصف دسته حزمه دسته دین وگام
موز انگور بزرگ ودین انگور سیاه ∴
∴ مدمن الخمر است دایم می خور ندیمی تمام
نایم ومخفی وخفیه خفته وپنهان بود ∴

عرش

∴ عرش جفنه جفنه بخش جفنه کاسه کاس جام
وکر وعش وکن وموکر کنا شیانا شکفته چون ∴
∴ استانا است وصفا سنگ نسو مرمر رخام
شعبه وغصن وفنن منجون قضیب وصنو وخوط ∴
∴ شاخ تر شجرا درختستان بود خطوه ست گام
منیمش وفرصاد زرد آلو وخرنوب آمده ∴
∴ چون بکاسه خوشه خرما حنک باشد چو کام
نوغه وفغه است نشر وفوح وارج ونفحه ∴
∴ بوی خوش آمد ودمید نجون دنم مقصود کام

عین جاسوس و زر و چشم است و چشمه عین ابر

قاف کوه و نون ماهی در خیشوم چون زکام

محبس و سجن و حصین و حبس زندان است هان

مجلس و محفل چو مجمع انجمن سطح است و بام

لیل و لیله شب لیالی جمع و برهه نیم شب

غدوه و صبح و صباح و بکره و فجر است بام

ناقص و ابتر کم و نقصان و نقص آمد کمی

کامل و کافی و وافر است جمله تمام

از فنا هر دم بترس ای جان من در روز و شب

تا که احوالت بگردد در دو کونین انتظام

قطعهٔ اخری

ذوابه بست گیسو خال و شامه هر دو باشد خال

چو طره ناصیه دان موی پیشانی سبط فرفال

سویدا و صمیم و حبة القلب میان دل

غشا چون پوشش دل دان بحرمت داشتن اجلال

سنوطی و انط بی ریش و کوسه شارب سبلت

برو و ناصلع بود دغ سر کل گردن شود اکلال

ذکاوت زیرکی ضدش بلادت دان خرد نهیه

تاکه

دلال و غنج ناز و ناز کردن جان من ادلال

تفکر فکر کردن استخارت بهتری جستن

مهانت بی شود خواری و خوار کردن بود اذلال

افاده فایده دادن توقی دان حذر کردن

تکبر خویشتن بینی چو دزدیدن بود اسلال

تزهد زهد کردن استراحت چون برآسودن

تفضل فضل کردن دست بریدن بود اشلال

تعطف مهربانی ارتضا باشد پسندیدن

تفهم فهم کردن گوش کندیدن بود اصلال

عبادت عابدیت دادن تقبل چون پذیرفتن

تکاسل کاهلی چون راه گم کردن شود اضلال

مبشر مژده ده مرسل بود پیغمبر فرستاده

رسالت دادن پیغام باشد ره نما جز دال

ایا جان هنرپرور ز شاخ عمر خود برخور

قدت همچون الف بادا و قد دشمنت چون دال

قطعه اخری

طیبت و طیب چه خوشی هست خوش

صهر خسر حماه و صهره است خوش

واحد و اثنان یکی دان و دو ∴

ثلث سه یک خامد چون سته شش ∴

خابط و طوف عذره و اپسین ∴

بطن ریه هر دو شکم دان و شش ∴

مقبس و مقباس و شهاب و قبس ∴

پاره آتش ثمر اشفی درفش ∴

نمکسه و منجل و ماکه است و داس ∴

مجرفه باد وجه بود بیل و رفش ∴

اخش و لا تخش بترس و مترس ∴

اجهدوا

اجهد و اسحب چه بکوش و بکش ∴

خل و ذر بجو دع و زع بهل ∴

ضده بکرش دگرا قتل بکش ∴

علم بدست آر که زنده شوی ∴

ذات عزیزت بجهالت مکش ∴

قطعة اخرى

کتب و تحریر و کتابت دان نبشتن ترجمه ∴

بند انگشت لفظ را معنی بگفتن ترجمه ∴

وسعت و فسحت فراخی ضیق تنگی چون حرج ∴

گله باشد بشه مانه گله آمد جمه
ادرك و فرسك الوی کو و تالانك شمر

ناكشاده گفتن الفاظ باشد جمجمه
سد و فرج و فطر عورت اي پسر بند و شكاف

بانك اسبان چون علف بينند آمد حمحمه
خط كار مشكل و خط شمر بر رخ زمين

چون حجامت گر بود حجام شيشه محجمه
طلبه بيش گردن و ربعه ميانه قد دان

واكم اوردن به باشد اي برادر مقمقه

هوره و غور است و وهد وهده جاي گو صعود
همچو نجد و امت بالا فتاده نقمه

ناقد و جهبذ چو كهبت محتسب معروف اجير
چون عسيف مزدور و ماند نقش گردن نيمه

اي پسر بر خويشتن زحمت بده در زكره علم
روز و شب با جان دل تا بپوري رنك كرده همه

قطعه راحمر

متيما و متي آنان كي تري پيابي ما
چون اذا حرفي كه هل هست وان كر چو لو و لو لا

لديك نزد تو هذي وذي وهذه اين زن ::

لديّ نزد من مهلا درنك كن بيچه ما ولا ::

كه او را وهيهات چه دور ومه رها كن صه ::

مگو بهم خبر گلم چرا نه چون لم ولمّا ::

عليّ بر من دد وأين كجا انتم شما اي ::

كدام وحيث انجا حينما وأينما هر جا ::

هو ان وهما آن هر دو هم ايشان همه مردم ::

رو رويدا مهل ده بله بهل اينجا سخن مقا ::

چه ذاك ذلك آن مرد ولا بي آن كروه زن ::

لذلك

كذلك ان چنان وينبغي بايد دو ودو ومثنى ::

جميعا طرة طرا همه او وطار ما جهتها ::

اولاء اين همه مردان وذا اين مرد چون وهذا ::

اكنا سوى ما ان حقيقت مثل وي آن ::

اذا وقتيكه اذا آنگه چون او باشد اذ واذ ما ::

فرادى يك يك وها تان تكها اين دو زن تيك ::

چو تلك آن زن وتا اين هنا وههنا اينجا ::

لا ملي بر من البته هرگز سرمدا دايم ::

علي بر من انا انا نحن ونا چون ما

هي آن زن هما آن دو زن وهن گروه زن

الي سوى من من از جو عن دا دغدا فردا

كلا الرجلين كلتا المراتين آن دو مرد و زن

چه كفه گفه رو باد و برابر چون اذا تلقا

مكانك باش در جايت كفايى بس بود بر من

مذ و منذ و اذ انگه الذي انكس ام وا و يا

عليك بر تو اياك ترا انت تو اباى

مرا قدام پيش و تحت زير و فوق چون بالا

بلى و جير واى نعم اجل آرى سدا گمهكل

كبد سختى و رحما مهربانى هرچه دان نهما

هلم چون تعال حيهل باشد بيا و هيا

بيغرا در سخن ابه سخن گو وحده تنها

كمرى چون بجان من بود لاسيما خاصه

كك ابته حذا با دانكه دارت الي چون تا

احون والبق واوكى واحرى جمله لايق نز

حقيقست و جدير است و قمن لايق مكر الا

امين نجى صد و بامد تحسين با دهنكلك زرقاى

لعله عله بوكه كيف چون متلكش بود انى

علیکم بز شما باد او عندی بزد من عنک ..

ز تو ها خن دار انکیم هر دو لنا مارا

چه حاجت خویشتن بینی و مدح خویشتن کفتن

هنرمندان را شاهد بس است این قطعه غرّا

قطعه اخری

اولی چو این جهان بود و مجو عاجله

اخری و اخرات جهان بود و منتش آجله

برزخ میان هر دو جهان رقده همه نیز

نفط است نفت نفطه نباشد آبله

نفیه دیک بایه جماکست دیک کبیر

کوز است و کوزه کوزه جره بلبله

برمه است دیک سنک چه مرجل کو بدزنند

آتش زنه چو هیسطکه طنجره باتیله

ضبّ است سوسمار و ضبابه لست نار دمیغ

فتافه دان فلاخن و فخ آمده تلکه

مثوی و موطن و وطن است و صفر مقام

سانح تمام نقل و قطوع چو نا فلکه

ابن السبیل ره کذر و رفقه همرهان

حُجّاج جمع حاجی و معروف قافله
خبّاز نانوا و طحین آرد در مکه

نانِ سپید و جردقه گرده لبا فله
حبل الورید و اخدع رگ دان حجامیته

نیّت چه نوی دیه و بیوه کستارمکه
حماض ترشه باشد و طرخون آذربیر

آبنوس بخ نر و سپنده است حرمسکه
مختوم چه کار واجب مختوم بود تمام

مشکور شکر کرده شکایت بود گله

ململ و میل و مرود چون سرمه کش شمر
کحل است سرمه جای وی آمد چو مکحله

بطّیخ خربزه قند آمد چو بادرنگ
کرّاث گندنا ترزک است مبقله

نسر و سواع و لات و یغوث و یعوق و ود
عزّی و هبل بت چو منات دکق دکه

طاغوت و جبت آنچه پرستند کافران
غتاق ریم رد و زخیان دار معدله

ثلج و دمق چو برف و دمه کسفه و نسیم

∴ بنگاره ابر باد چه زلوفه چیچله
تیسیر علم اگر تو بخواهی روز و شب ∴
∴ طاعت بکن که صدر تو گردد چو مشعله

قطعه

حاذق ماهر بود استاد و دیگر ملجله ∴
∴ بانگ تندر فاتر ازمایش شدن چون
غمره گلگونه چه غمزه کار مشکل نحی سنک ∴
∴ تفقه چون ساوین پنبه زود رفتن غلغله
سلقه کرک ماده برتن بچه شیر ابن عرس ∴

∴ هست راسو کلب سنک باشد علفدان خوصله
قطرمس نطرافرینه قطر بود جز کار ∴
∴ قطر امد چون چکانیدن چنانکه نلشله
تخفقه در تره کست و مرز به عصای اهن است ∴
∴ آب ریزش در گلو باشد برا ذر سلسله
طبی بستان ظبی دان اهو چه عیبا هو بود ∴
∴ گله وی دان و زنجیر صوار و سلسله
بیضه و تر که ربیعه خود بود جز از کرز ∴
∴ شرعه زه معراض و معروفست پیکان معبله

مِزَاك و مِهفَات چون كفكير بجمر عود سوز ⁘

⁘ بيخه و نقوه سكر با نمك آهن صلصله

راح و راحت پنجه منكش كف و سلا دست مشك ⁘

⁘ ظفر ناخون اصبع انگشت و سرا و انمله

فلفل و علقم چو بلبل دان و ديگر بيه كيست ⁘

⁘ زغل برمه بار علقم هست شرى و حنظله

ايهقان بند و خبازى چون بنرك قضيب ⁘

⁘ چون سبشت خشك و تر باشد نكاعى جرمله

ناهل و رتاب شمر سيراب چون مشحون پر ⁘

⁘ لماخ و سكران بود مست قوى كولى بله

اي بسر اهل هنر را بحر زاخر دان تو ⁘

⁘ در ميانه خود ثمر از كمترين كوبله

قطعهٔ اخرى

ذوات الخف اشترها ذوات الحافر اسبان ⁘

⁘ ذوات الظلف چون گاوان ذوات المخلب مرغان

ابو الكبر درم باشد ابو نافع بود سركه ⁘

⁘ ابو المنصور نهدا مد ابو جامع بيه باشد خوان

بنات الصدر انديشه بنات الارض جويها ⁘

⁂ بنات الدهر آفتها بنات الكرم مي مي دان
نمیر آب گوارنده نمد ایچی بود اندك ⁂
⁂ شبنم سرد و حبابه غنچهٔ آب دوا درمان
ذنابه آخر جو فوهه صدبن بود ضفقه ⁂
⁂ گادجوی و حمه چشمهٔ گرم اژدها ثعبان
سقیبه تختهٔ بان بخور ومد مکیجه وردنه ⁂
⁂ عجین وخبزه هرد وخمیرست وتنورستان
سمیط دوده طفامه کفك دیك نمجو فوارز ⁂
⁂ ودك چرب جرب گر حرب جنگ آمد خرب ویران

وطیس

وطیس تنور راهن سمن روغن جدی بزغاله ⁂
⁂ ارز درز برنج آمد رغیف گرده شوی بریان
جو ظمآنست عطشانست صدیان تشنه ای دادر ⁂
⁂ دگر غرثان سغبان جون گرسنه همچنان جوعان
عمید خواجه نخور نازنده اعیان مهتران آمد ⁂
⁂ حدیث وحادث حیز نورجا مایها اوطان
جو فرخ دان خجسته فرخ جوزه فرخ شرمرزن ⁂
⁂ فرح شادی فرح منکش فراح مردی بود شادان
ظبا جون آهوان آمد وعل بز کوره ادویه ⁂

برتش خشف و غزال آهو بره جمع دو مر غزلان

جباری چرز یعقوب کلک نر بغا بود طوطی

پرستک هست وطواط ای برادر بازها بزان

عقاب آله خرز خرگوش نر صیاد معروفست

چه زرق باز اسفید شد نمر پیهای نر ورشان

بنا بانك و ندی تر شد یدی دست و یدی جمعش

بدی اول یدی دستم بدا ام ندی چون پستان

خمو که اشتری بارد چه لقحه اشتری دوشا

سنام و ذروه و غارب چه کوهان سر کوهان

رماد ندان رضا باد و رخا باشد فراوانی

رجا اذرا مید ارجا بود جمعش اسی پرمان

تصلف لاف کردن استمالت دل خوشی کردن

تصدر برتری جستن تحسر نیست جز ارمان

عقب فرزند فرزند و عقب پی اثر پی آمد

صبا میل و صبی کودك چه جمعش صبیه و صبیان

حصان محصنه حاصن عفیفه پارسا از زن

شیوخ اشیاخ پیران و جوانان فتیه و فتیان

حبا حبا تنو سم مامیه باشد گاو رسم

پس سم دابره خیل وکراع وجبهه چون ناسیان

ترحم رحمت وغفران بود نی شک بخشودن

چه فاسق فاجر وعاصی ومذنب صاحب عصیان

مدا وکنه ونشا وغایت وحد امد قصوی

قصاری ونهایت خاتمت چون عاقبت پایان

حمید این را بسال هفت صد وپنجاه هفت اندر

باتمامش رسانیدی بعون خالق یزدان

تمت بعون الله تعالی الملک الوهاب

١٥

٢٧٥

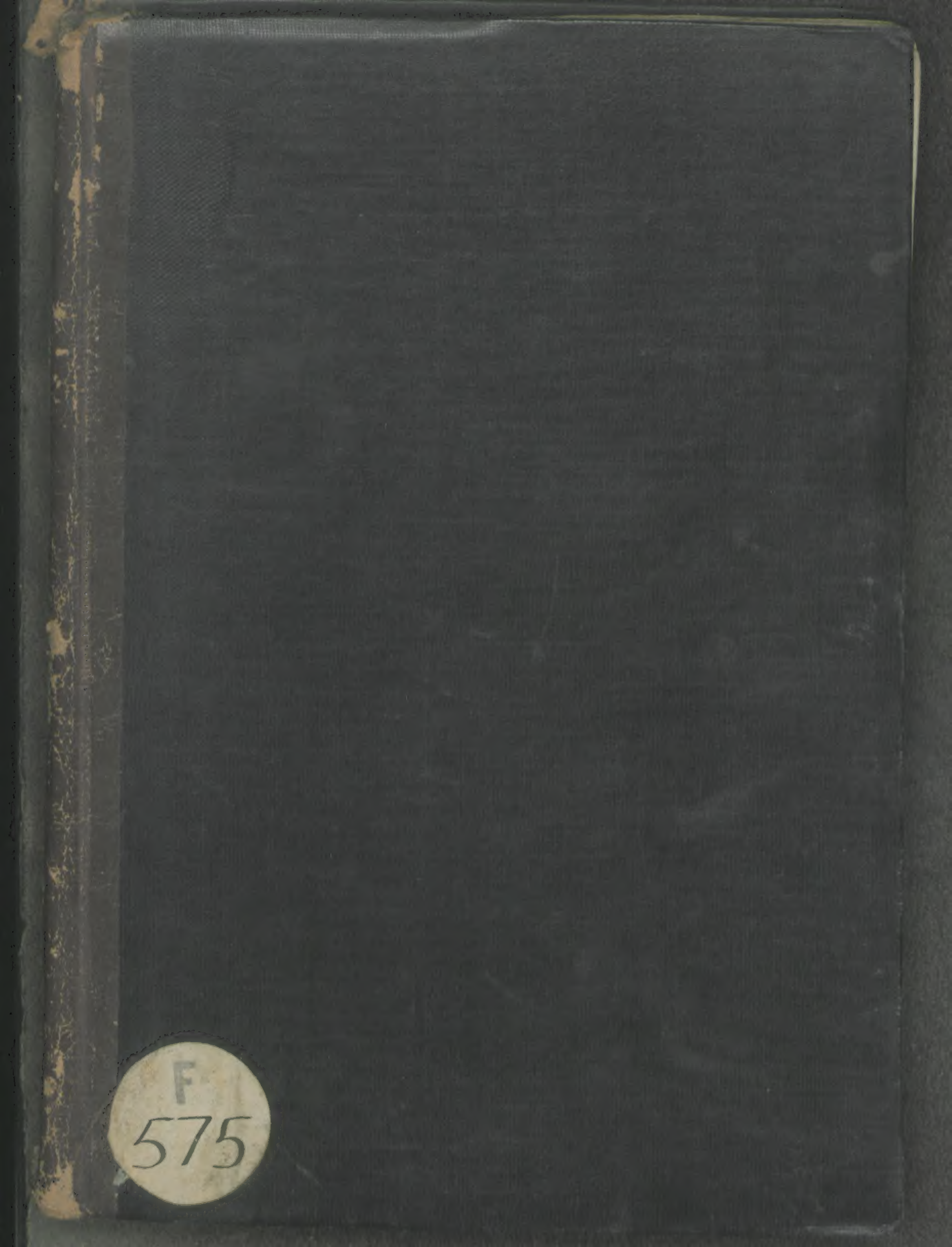
F
575